

جنگ جهانی چهارم ، ابزارها و آماجها



بخش دهم ، عروج فاشیسم در ایتالیا

فاش علامتی که در روم قدیم آنرا پیشاپیش امپراتور و سران حکومتی حرکت می دادند

تبعات تصمیمات نابخردانه پیمان ورسای ، دامن ایتالیای همدست فاتحان را نیز می گیرد . اگرچه ایتالیا در میان فاتحان جنگ قرار دارد با اینهمه مقروض بودن تا دندان به سرمایه مالی و بیکاری گسترده از یکسو و یاس حاصله از بدقولی های اتحاد سه گانه مردم را زیر فشار طاقت فرسایی قرار داده است . وعده و وعده هایی که پیش از جنگ بویژه در قرارداد مخفیانه لندن در رابطه با کمکهای مالی و ارضی به ایتالیا داده شده بود هیچکدام جامه عمل نخورد نیچیده است .

اندکی پس از پایان جنگ ، سرمایه داری اروپا در حالیکه کمرش خم شده و نفسش به شماره افتاده است ، خود را از سویی مواجه با حکومتهای شورایی کوتاه مدت به سبک اتحاد شوروی در باواریا و مجارستان می بیند و از سوی دیگر هراسناک ، شاهد قدرت گیری احزاب کمونیست بزرگ اروپا بویژه در سه کشور آلمان ، فرانسه و ایتالیا می باشد . در دیگرکشورها نیز اوضاع و احوال دست کمی از کشورهای مذکور ندارد و بعضا مانند نمونه اتریش ، احزاب سوسیال دمکرات نیز تحت تاثیر جو انقلابی حاکم بر جامعه و به منظور جلوگیری از شکل گیری یک حزب کمونیست قوی متمایل به شوروی ، راه را برای یک تمایل به چپ گسترده در درون خود باز گذاشته اند . اوضاع اروپا بشدت بحرانی و جوامع اروپا چهارنعل به سمت قطب بندی شدن به پیش می تازند . . .

در یک کلام نظم نوین پسا جنگ که در ورسای پایه گذاری شده بود در معرض تهدید قرار گرفته است . گسست وحشتناک درونی در میانه طیف چپ که حاصل شرکت احزاب سوسیال دمکرات اروپا در سرکوب جنبش کارگری از سویی و رادیکالیسم احزاب کمونیستی از سوی دیگر می باشد ، بتدریج زمینه های قدرت یابی توتالیتاریسم راست را آماده می کند . این توتالیتاریسم در ایتالیا خود را بر زمینه تقابل دو نیروی چپ سنتی و راست سنتی در سربر آوردن نیروی سومی بارز می سازد که فاشیسم نام دارد .

فاشیسم ایتالیایی اگرچه در شیوه های تصاحب قدرت بسیار شباهت به نازیسم دارد با اینحال تفاوت های این دو بسیار است . مشابه قلمداد کردن این دو نشانه بارز سطحی گری و بی اطلاعی محض است . نازیسم یک ایدئولوژی نژاد محور است . درست به مانند همزاد صهیونیستیش . در حالیکه فاشیسم هیچ ربطی به مقولات نژادی ندارد . نازیسم مبتنی بر نوعی تلقی سوسیالیستی و در تعارض با سرمایه کلان است . فاشیسم برعکس از اساس ابزار حاکمیت سرمایه کلان در جامعه هست . برخلاف نازیسم ، فاشیسم اگرچه از دستگاه ارزشی خاص خود برخوردار است با اینحال بیشتر یک شیوه اعمال حاکمیت است تا یک ایدئولوژی . درست مثل دمکراسی . دمکراسی به تنهایی یک شکل است و تنها موقعی محتوای نظری می یابد که در پیوند با یک ایدئولوژی مشخص ، فی المثل لیبرالیسم قرار داده شود . تفاوت فاشیسم با دمکراسی لیبرال تنها در نوع اعمال حاکمیت سرمایه بر جامعه هست و نه چیزی بیشتر از آن . فاشیسم ، دیکتاتوری عریان سرمایه هست و دمکراسی لیبرال ، دیکتاتوری پنهان سرمایه البته در اشکال بسیار پیچیده تر و شیوه های مدرن تر ! در نظام فاشیستی این فرد دیکتاتور است که علنا سیاست را دیکته می کند و "مخالف" ، حذف فیزیکی می شود . در دمکراسی لیبرال ، تعیین سیاست تنها در حیطه قدرت سرمایه است و مخالف ، ایزوله می گردد . محتوای قدرت در هر دو نظام یکسان است اما در اعمال قدرت تفاوتها فراوان است . سبک برخوردها اما اساسا قابل مقایسه نیست . در یکی خام است و در دیگری پخته ! درست به مانند تفاوت میان کودکی خرد با پیری کهنسال . اتکاء اولی بر سلاح است و اتکاء دومی بر فریب . در نظام فاشیستی همواره جان انسان در خطر است و در دمکراسی لیبرال هویت او !

کانون مرکزی قدرت را نه در سیستمهای فاشیستی می توان بطرق مسالمت آمیز تغییر داد و نه در سیستمهای مدعی دمکراسی موجود . اصلا فعلیت یافتن حضور صرف در بازی قدرت در یک نظام به اصطلاح دمکراتیک ، ابتدا به ساکن با پذیرش بی قید و شرط نظام سرمایه داری و اعلام وفاداری به قواعد این بازی امکان پذیر است و لاغیر . آنچه را که در دمکراسیهای لیبرال می توان تغییر داد نه منشاء قدرت که نهادهای مجری پیاده کردن منویات سرمایه داریست . در این سیستم ، برخلاف شکل ساده و وحشیانه اعمال قدرت در یک نظام فاشیستی ، مردم حق دارند که از میان عناصری که مورد تایید منشاء قدرت سیاسی و اقتصادیست یکی را انتخاب کنند ، در حالیکه مطلقا از امکان تغییر منشاء قدرت برخوردار نیستند . در این سیستم فریبکارانه حق انتخاب کردن و انتخاب شدن برای هر شهروندی برسمیت شناخته شده است در حالیکه امکان انتخاب شدن تنها در اختیار آنی است که از حمایت مالی و سیاسی کانونهای قدرت برخوردار بوده باشد . بنابراین اگر تعریف ما از دمکراسی همانگونه که از ترجمه صریح آن از زبان لاتین به معنی دموکراسی (مردم) و کراسی (حاکمیت) یعنی حاکمیت مردم برمی آید ، اصل قضیه نه تنها حق مردم برای انتخاب حاکمیت که فراتر از آن امکان اعمال حاکمیت توسط خود مردم می باشد .

در حال در اینجا نیز درست مثل دمکراسی و ایماز در آلمان ، سرمایه داری ایتالیا در جهت حفظ خود در مقابل انقلاب ، بطور عام و "سرمایه متمرکز یهود" به منظور مداخله غیر مستقیم در معادله قدرت ، بطور خاص به حمایت گسترده و تامین مالی فاشیسم می پردازند .

"سرمایه متمرکز یهود" که تنها پیروز جنگ بوده و در این مقطع اساسا در خاندان روتشیلدها و سرانگشتان مقتدرش در سازمانهای فراماسونری اروپا کانالیزه شده است، در پس پرده سرخ بسیاری از تحرکات سیاسی و اجتماعی را یا در دست دارد و یا در آن اعمال نفوذ می کند. رد پای این سرانگشتان را در همه جا می توان بوضوح دید. حیطة نفوذ و عملکرد اینان تنها در زمین خودی یعنی زمین سرمایه داری اروپا نیست. از آن بیشتر تمامی پهنه جنبش کارگری را نیز شامل می شود.

"پرولتاریای یهود" در درون جنبش کارگری بیداد می کند. اکثریت کادرها و رهبران سازمانهای درون جنبش کارگری از آنرشیستها گرفته تا تروتسکیستها و از منشویکها گرفته تا بلشویکها یهودی هستند. هیچکدام هم کارگر نیستند. بیشترشان از میان خانواده های متمول یهودی بدرون جنبش کارگری پرتاب شده اند. مافیای یهود به این هم بسنده نکرده و شاخکهایش را تا عمق جنبش فاشیستی نیز امتداد داده است. بنا به ادعای "لنی برنر" **Lenni Brenner** کمونیست یهودی در کتابش بنام "صهیونیسم در عصر دیکتاتورها" **Zionism in the Age of the Dictators**، یک قلم ۵ تن از بنیانگذاران فاشیزم در آغاز دهه بیست میلادی یهودی هستند! تعداد بسیاری از آنان رسماً در میان پیراهن سیاهان موسولینی در "مارش بسوی رم" شرکت داشته و تعداد بسیار بیشتری از یهودیان ایتالیا به عضویت رسمی حزب ناسیونال فاشیست ایتالیا درمی آیند. آنچنانکه در سال ۱۹۳۸ یعنی تنها یکسال پیش از شروع جنگ دوم و تصویب قانون موسوم به نژاد، حزب ناسیونال فاشیست ایتالیا بیش از ده هزار عضو یهودی دارد. در این رابطه بعداً مفصلتر خواهم نوشت. در یک کلام حضور گسترده یهودیت سازمانیافته آشکارا در تمامی فعل و انفعالات و معادلات اروپای میانه دو جنگ محسوس و ملموس است.

درست مثل آلمان، طبقه کارگر در ایتالیا نیز با الهام از لنین و در راستای تصمیمات انترناسیونال سوم، طی دو سال پس از جنگ (۱۹۱۹ و ۱۹۲۰) که به "دوساله سرخ" **Biennio rosso** معروف می شود، تلاش می کند که با اعتصابات کارگری و اشغال کارخانه ها و تصاحب زمینهای مالکان بزرگ راه یک انقلاب پرولتری را بگشاید. در مقابل سرمایه داری نیز با تشکیل گروه های ترور مزدور موسوم به "جوخه ها" **Squadristi** با ماموریت حفاظت کارخانه ها، به مقابله برمی خیزد.

دوره دوساله بعدی (۱۹۲۱ و ۱۹۲۲) که متعاقب "دوساله سرخ" وارد فرهنگ ایتالیای پس از جنگ اول می گردد و با تعرض ضد انقلابی و قدرت گیری "جوخه ها" همراه است به "دوساله سیاه" **Biennio nero** معروف می شود. در اینجا رنگهای سرخ و سیاه بار ارزشی ندارند. سالهای سرخ دوران اقتدار جنبش کمونیستی و سالهای سیاه دوران دست بلایافتن پیراهن سیاهان موسولینی و جنبش فاشیستی است. در اروپای پس از جنگ این رنگها هستند که ایدئولوژی ها و احزاب سیاسی را سمبلیزه می کنند. رنگ سیاه در ایتالیا بدلیل رنگ پیراهن اعضای "جوخه ها" تداعی کننده فاشیزم و رنگ قهوه ای در آلمان بدلیل رنگ اونیفرم نیروهای اس - آ سمبل نازیسم است. در مقابل رنگ سرخ در همه جا بدلیل حمل پرچمهای سرخ توسط کمونیستها، تداعی کننده چپ و انقلاب کارگری است.

حاصل قدرتگیری این "جوخه ها" که با حمایت دولتی و تامین مالی گسترده سرمایه داری ایتالیا عمل می کنند، سربرآوردن چهره ای است که تاریخ میانه دو جنگ جهانی در ایتالیا را رقم خواهد زد. "بنیتو موسولینی".

بنیتو موسولینی

موسولینی ۲۹ ژوئیه ۱۸۸۳ در یکی از مناطق حاشیه "فورلی" متولد می شود. یعنی شش سال پیش از تولد هیتلر. پدرش "آلساندرو موسولینی" **Alessandro Mussolini** که یک سوسیالیست متعصب است نام "بنیتو خوارز" **Benito Juárez** مبارز مکزیک و رئیس جمهور بعدی آن کشور را بر روی پسرش می گذارد. بنیتو در نوزده سالگی برای فرار از خدمت سربازی به سوئیس می رود ولی دو سال بعد در ۱۹۰۴ با برخورداری از یک عفو به ایتالیا بازمی گردد.

او در این مقطع بشدت ضد کلیسا است. به همین دلیل هم پس از سربازی و معلم شدنش با فشار کلیسا به شغلش پایان داده می شود. این مواضع رادیکال که عمدتاً در نشریات محلی انتشار می یابد اگرچه باعث از دست رفتن پی در پی شغل معلمیش در جاهای مختلف می شود با اینحال در نهایت سبب ارتقاء جایگاه سیاسی او شده تا آنجایی که در ۱۹۰۹ به دبیری یک تشکیلات کارگری در "تری ینت" مرکز استان "ترن تینو" واقع در تیرول جنوبی که در این مقطع زمانی تحت حاکمیت امپراتوری اتریش - هنگری هست منصوب می گردد. در اینجاست که او با "چساره باتیستی" **Cesare Battisti** قهرمان ملی ایتالیا که هفت سال بعد در ۱۹۱۶ پس از اسارت بدست اتریشی ها اعدام می گردد و در این مقطع در موضع رهبری سوسیالیستهای ترن تینو فعالانه بدنبال جدا کردن منطقه مذکور از اتریش و الحاق آن به ایتالیا آشنا می گردد. (چساره باتیستی که تابعیت امپراتوری اتریش - هنگری را داشت ابتدا در هیئت یک سیاستمدار سوسیالیست تلاش می کرد تا وضعیت کارگران ناحیه ایتالیایی زبان ترن تینو را بهبود بخشد. او که از سال ۱۹۰۰ دو مجله ایل پوپولو **Il Popolo** و ویتا ترن تینا **Vita Trentina** را انتشار می داد در ۱۹۱۱ وارد مجلس اتریش می شود و در ۱۹۱۴ عضو پارلمان ایالتی منطقه ایتالیایی زبان تیرول می گردد. چساره باتیستی اندک زمانی پس از شروع جنگ به ایتالیا می رود و به تبلیغ در جهت کشاندن ایتالیا به جنگ علیه نیروهای محور با هدف الحاق ترن تینو به ایتالیا می پردازد. بعداً خود او هم به ارتش ایتالیا می پیوندد تا اینکه نهایتاً توسط اتریشی ها اسیر و بجرم خیانت اعدام می گردد.)

مواضع رادیکال موسولینی علیه کلیسا و مقامات محلی نهایتاً به اخراج او از اتریش می انجامد. فعالیتهای سیاسی در تری ینت جایگاه او را در حزب سوسیالیست تثبیت کرده است. به همین دلیل هم بلافاصله پس از اخراج از اتریش در موضع دبیر حزب در منطقه زادگاهش "فورلی" قرار می گیرد و اندکی بعد نیز هفته نامه خود بنام "مبارزه طبقاتی" **La Lotta di Classe** را پایه ریزی می کند. موسولینی در این زمان مارکس را بزرگترین تئوریسین سوسیالیسم می داند و در مارکسیسم تز علمی انقلاب طبقاتی را مشاهده می کند.

نوک نیز تهاجمات او در این هفته نامه تنها متوجه راستگرایان جمهوریخواه در فورلی نیست. او همزمان لیبرالهای درون حزبی را نیز هدف می‌گیرد. در جریان جنگ میان ایتالیا و دولت عثمانی بر سر لیبی در ۱۹۱۱، اکثریت حزب سوسیالیست همراه با موسولینی علیه جنگ موضع می‌گیرند. موسولینی در فورلی حتی تا مرز فرآخوان به اعتصاب عمومی و درگیری خیابانی هم جلو می‌رود. در این جریان او با دخالت ارتش دستگیر و به پنج ماه زندان محکوم می‌شود. با این واقعه شهرت او به عنوان یک "انقلابی سوسیالیست" فراتر از مرزهای ایتالیا می‌رود تا آنجا که مورد تشویق لنین نیز قرار می‌گیرد. این شهرت با تهاجم به رفرمیستهای درون حزبی در جریان کنگره ۱۹۱۲ که منجر به اخراج آنها می‌شود به اوج خود می‌رسد. جرم رفرمیستها نوشتن نامه تبریک به پادشاه بخاطر جان بدر بردنش از یک سوء قصد سیاسی بود.

موسولینی در سامبر همان سال به سردبیری آوانتی *L'Avanti* ارگان حزب سوسیالیست ایتالیا انتخاب می‌شود. او تیراژ آوانتی را در مدت کوتاهی از بیست هزار به یکصد هزار نسخه ارتقاء می‌دهد. سال ۱۹۱۳ سال موفقیت حزب در انتخابات و برگزاری کنگره آن در آنکونا است. سال ۱۹۱۴ نیز سال تصمیم‌گیری برای ورود به جنگ است. در ایتالیا تنها یک اقلیت محدود خواهان مشارکت در جنگ است. طبعاً سوسیالیستها نیز از موضع مخالفت با ورود ایتالیا به جنگ جزو اکثریت مخالفان جنگ هستند و در این راستا به سازماندهی اعتصابات عمومی می‌پردازند. موسولینی علیرغم موافقت آغازین با این موضعگیری، به یکباره در سپتامبر ۱۹۱۴ همسو با "چساره باتیستی" اعلام می‌کند که بی‌طرفی ایتالیا بی‌معنی است چرا که در عمل آنان را به همکاری قدرتهای مرکزی (آلمان - اتریش - عثمانی) تبدیل می‌کند. او در حضور باتیستی اضافه می‌کند که ایتالیا باید جسارت تبدیل شدن به یک قدرت جهانی را بیابد و دستاوردهای معماران "زایش دوباره" *Risorgimento* ایتالیا را تکامل بخشد. (ریزو رگیمنتو به معنی تولدی دیگر به جنبشی اطلاق می‌شود که در تکه‌های جدا از هم ایتالیای کنونی در ۱۸۱۵ بدنبال کنفرانس وین که تغییرات بنیادی در جغرافیای سیاسی اروپا صورت می‌دهد، آغاز گردیده و تا جنگهای استقلال ایتالیا در ۱۸۶۱ و متعاقباً غلبه بر دولت کلیسا و تصاحب پایتخت آن رم در ۱۸۷۰ و تشکیل کشور ایتالیا پایان می‌پذیرد.)

بهرتقدیر انتشار موضعگیری غیرمترقبه موسولینی بتاريخ ۱۰ اکتبر ۱۹۱۴ در آوانتی و خودداری او از اعلام موضع در برابر مرکزیت حزب در ۱۹ اکتبر منجر به کنار گذاشته شدن بنیتو از مرکزیت حزب و هیئت تحریریه آوانتی می‌گردد. از این نقطه شاهد یک چرخش سیاسی آشکار موسولینی به نفع ورود ایتالیا به جنگ در کنار قدرتهای اتحاد سه‌گانه هستیم. این موضعگیریها سبب می‌شود که او از سوی سوسیالیستها به رشوه‌گیری از متفقین بویژه انگلستان متهم گردیده و نهایتاً در ۲۵ نوامبر ۱۹۱۴ از حزب نیز اخراج گردد. از این مقطع است که شایعاتی مبنی بر جاسوسی موسولینی برای سازمان اطلاعات انگلیس و پرداخت پول توسط آنان به وی در همه جا بر سر زباها می‌افتد.

هرچند تاریخدانان امروزه، یک منفعت شخصی در این وقایع از سوی موسولینی را تایید نمی‌کنند ولی در اینکه پولهای زیادی در رابطه با تامین مالی نشریه موسولینی از سوی اتحاد دوگانه بویژه فرانسه که بسیار علاقمند به شراکت ایتالیا در جنگ در کنار متفقین بود پرداخت گردیده تردیدی نیست. در همین رابطه پیترمارتلاند *Peter Martland* از دانشگاه کمبریج مدعی است که طی سال ۱۹۱۷ هم که موسولینی سردبیر ایل پوپولو دو ایتالیاست، هفته‌ای ۱۰۰ پوند (معادل ۶۴۰۰ یورو) از سوی سرساموئل هواره *Sir Samuel Hoare* یک عضو پارلمان انگلستان که در آن تاریخ برای *MI ۵* کار می‌کرده به موسولینی پرداخت می‌شده است.

هواره همان کسی است که بعدها در ۱۹۳۵ که وزیر خارجه بریتانیاست طی قرارداد هواره - لاوال *Hoare-Laval Pakt* کنترل ایتوپیی را به ایتالیا واگذار می‌کند. البته مارتلاند در مصاحبه با گاردین اینرا هم می‌گوید که او مدرکی در دست ندارد که ثابت کند این دو مرد باهم دوست بوده باشند اگرچه هواره همواره با ایتالیا یک رابطه عاشقانه داشته است. مکاشفات مارتلاند در کتاب دفاع از قلمرو: تاریخ مجاز "ام‌آی پنج" *The Defence of the Realm: The Authorised History of MI ۵* نوشته "کریستوفر اندرو" *Christopher Andrew* نیز بسیار مورد استفاده قرار گرفته است.

بهر حال چند هفته بعد از اخراج از حزب سوسیالیست، موسولینی با یک نشریه سوسیالیستی جدید بنام "مردم ایتالیا" یا ایل پوپولو دو ایتالیا *Il Popolo d'Italia* به صحنه بازمی‌گردد. این نشریه بعدها با تاسیس حزب ناسیونال فاشیست ایتالیا تبدیل به ارگان رسمی حزب مذکور می‌گردد. یکی از اعضای هیئت تحریریه این روزنامه یک زن یهودی بنام "مارگریتا سارفاتی" است که علیرغم متاهل بودن سالها معشوقه موسولینی هست. ارتباط ایندو از دوران همکاری در آوانتی به اینسو ادامه داشته است. نقش سارفاتی نیز همچون همکیشان دیگرش در سایر نقاط اروپا و آمریکا به مثابه سرانگشتان پلید سرمایه متمرکز یهود در ایتالیا و درون جنبش فاشیستی بسیار جالب و آموزنده است. به نقش تعیین‌کننده سارفاتی در رابطه با موفقیت فاشیسم در ایتالیا، تامین مالی موسولینی و موجه جلوه دادن چهره او در محافل و کانونهای قدرت در اروپا و آمریکا بعداً جداگانه خواهیم پرداخت.

چرخش به راست موسولینی

همزمان با اولین ضرباتی که در جنگ متوجه قدرتهای مرکزی می‌شود و همینطور خودداری اتریش از صرفنظر کردن از بخشهای مورد اختلاف مثل ترن تینو در مقابل حفظ بی‌طرفی ایتالیا، همه روزه بر تعداد طرفداران جنگ افزوده می‌گردد. پیوستن جریانات مختلف به موسولینی و حمایت مالی بعضی از کلان سرمایه داران همچون رهبر فوتوریستهای ایتالیا "فیلیپو مارینتی" *Filippo Tommaso Marinetti* از او موجب بوجود آمدن موجی در ایتالیا به نفع ورود به جنگ می‌گردد.

به غیر از فیلیپو مارینتی رهبر میلیونر "فوتوریستها"، چساره باتیستی و فلیپو کوریدونی، موسولینی حمایت آنارشیستهایی چون "لیبرو تانکریدیس" *Libero Tancredis* و میهن پرستانی چون "لئونیدا بیسولاتی" *Leonida Bissolati* رهبر سوسیالیستهای رفرمیست را نیز به خود جلب می‌کند. "مارینتی" میلیونر حتی مجلات هنری خود مثل "لاکربا" *Lacerba* را نیز در خدمت موسولینی و تبلیغات به نفع جنگ قرار می‌دهد.

موجی که بدینترتیب بوجود می آید بدنبال خود دولت را در سوم مارس ۱۹۱۵ به سمت عقد یک قرارداد مخفیانه با متفقین در لندن می کشاند. این قرارداد که همراه با وعده و وعیدهای بسیار به ایتالیا در رابطه با اعطای کمکهای کلان مالی و ارضی بسیار سخاوتمندانه در آینده می باشد، نهایتاً منجر به اعلام جنگ ایتالیا به امپراتوری اتریش - هنگری در ۲۴ مه ۱۹۱۵ می گردد. بگذریم که این وعده و وعیدهای مالی و ارضی پس از پایان جنگ با خیانت قدرتهای غربی البته عملی نمی گردد و بیکاری و بی پولی و استقراض خارجی ایتالیا را در شرایط بسیار بدی قرار می دهد.

در میان طرفداران ورود ایتالیا به جنگ بیشتر از همه این سندیکالیستهای طرفدار فلیپو کوریدونی **Filippo Corridoni** هستند که توجه موسولینی را به خود جلب می کنند. موسولینی از میان اینها که بتازگی از جریان پاسیفیستی اتحادیه سندیکاهای ایتالیا **Unione Sindacale Italiana** جدا شده اند، گروه عمل انقلابی **Fasci d'Azione Rivoluzionaria (FAR)** را در همان سال ۱۹۱۴ بنیانگذاری می کند که البته پس از مدت زمان کوتاهی با ورود ایتالیا به جنگ منحل می شود.

موسولینی خود نیز با شروع جنگ، در ۳۱ اوت ۱۹۱۵ روانه جبهه می گردد و در یک منطقه نسبتاً آرام مستقر می گردد. دو سال بعد در ۲۲ فوریه ۱۹۱۷، همزمان با پیروزی مرحله اول انقلاب روسیه، بر اثر انفجار ناخواسته نارنجک خودی، زخمی سطحی برداشته که نهایتاً در اوت همانسال منجر به مرخص شدن وی از خدمت نظام می گردد. مرخص شدنی که البته دلایل واضح سیاسی دارد.

اندک زمانی بعد در اکتبر ۱۹۱۷ همزمان با پیروزی مرحله دوم انقلاب روسیه، ایتالیا بدنبال یک شکست سخت نظامی در جبهه فلیچ - تولماین در آستانه تسلیم کامل قرار می گیرد. این تهدید باعث می شود که برای اولین بار تمامی احزاب ایتالیا با یکدیگر متحد گردند. اتحادی که عمری بسیار کوتاه دارد و با پایان جنگ بلافاصله از هم می پاشد.

با پایان جنگ همانگونه که اشاره شد تهدید انقلاب کارگری در اینجا نیز همچون آلمان پس از جنگ روزگار زمینداران و کارخانه داران را سیاه کرده است. چپ ایتالیا تحت تأثیر پیروزی انقلاب روسیه و فراخوانهای "بین الملل سوم" مبنی بر حرکت به سمت تصاحب قدرت سیاسی، عمدتاً در مناطق صنعتی شمال ایتالیا و در ابعادی گسترده اقدام به اعتصابات کارگری، اشغال کارخانه ها و مصادره زمینهای فنودالها کرده و خواهان سرنگونی نظام سرمایه داری ایتالیا و استقرار یک نظام سوسیالیستی می گردد. آنان در این راستا به استفاده گسترده از عنصر قهر نیز دست یازیده و بخشی از کارگران هوادار خود را در کادرنیروی مسلحی سازمان می دهند که "آردیتی دل پوپولو" **Arditi del Popolo** نام می گیرد.



Michele Bianchi



Cesare Maria De Vecchi



Emilio De Bono



Italo Balbo -- ۱۹۲۱

برای مقابله با این وضعیت، این اسکوادریستها یا "جوخه های رزمی" هستند که در همه جا بویژه در مناطق صنعتی شمال ایتالیا و در قالب مزدبگیران فنودالها و صاحبان سرمایه، حفاظت از آنان را در مقابله با آردیتی برعهده دارند. موسولینی در ۲۳ مارس ۱۹۱۹ در میلان با سازماندهی این جوخه ها در قالب یک تشکیلات شبه نظامی، **Fasci di combattimento** به معنای "رزم فاشیستی" را بنیان می گذارد. ضمن اینکه او مجبور است که در تشکیلات جدید، قدرت را با یک گروه چهارنفره فرماندهان این جوخه ها یعنی ایتالو بالبو **Italo Balbo**، میکله بیانچی **Michele Bianchi**، چساره ماریا دوکی **Cesare Maria De Vecchi** و امیلیو د بونو **Emilio De Bono** تقسیم نماید. فرماندهانی که بعضاً همچون ایتالو بالبو در ارتباط مستقیم با سرمایه یهود قرار دارند. بالبو که دانشجوی جامعه شناسی است پس از پایان تحصیلاتش در فلورانس به "فرارا" رفته و می شود کارمند بانک! در رابطه با او و بویژه شهر "فرارا" بعداً مفصلاً توضیح خواهم داد. او بعدها به فرماندهی نیروی هوایی ایتالیا ارتقاء می یابد. بدین ترتیب پروسه چرخش موسولینی از ماوراء چپ انقلابی سوسیالیست به ماوراء راست ضد انقلاب فاشیستی در مدت زمانی نه چندان طولانی به بلوغ می رسد.

در وحشت از یک انقلاب پرولتری دولت بورژوازی ایتالیا دست فاشیستها را بطور گسترده ای باز می گذارد. این حمایت دولتی باعث دست بالا بردن فاشیستها نسبت به کمونیستها می شود بطوریکه اعضای آنها از بیست هزار نفر در ۱۹۲۰ به دویست هزار نفر در سال ۱۹۲۱ می رسد و چنین است که با عروج فاشیسم، ایتالیای پس از جنگ وارد دوره موسوم به "دوساله سیاه" می گردد.